



محسن کدیور در نگاهی تازه به نهضت کربلا، به تحلیل ابعاد حقوقی قیام حسینی می پردازد. به نظر وی حسین بن علی (ع) یک مخالف سیاسی نظام ظالمانه اموی است که از سوی حاکمیت برخلاف ضوابط مسلم دینی بشدت سرکوب می شود. از آنجا که هیچ حاکمیتی در طول تاریخ خود را باطل و ناحق نشمرده است، تبیین حداقل حقوق مخالف سیاسی امری لازم است.

بنابر تعالیم دینی، مخالفت سیاسی، انتقاد از حاکم و روش حکومت وی، بیعت نکردن بارهبر و عدم اطاعت از وی جرم محسوب نمی شود تا مجازات دنیوی در پی داشته باشد. ادبیات دینی در این زمینه تنها دو جرم را به رسمیت شناخته است؛ اول محاربه و افساد فی الارض؛ یعنی به طور مسلحانه امنیت مردم را برهم زدن (از قبیل راهزنی و سرقت مسلحانه)، دوم بغی و براندازی؛ یعنی خروج مسلحانه علیه حاکمیت معصوم مبتنی بر تشکیلات، مقرر نظامی و نظریه سیاسی. بالاترین مجازات محارب و مفسد (اخلال مسلحانه در امنیت مردم نه حکومت) اعدام است. نحوه مقابله با باغی پس از احتجاج، جنگ است تا او به حکم الهی گردن نهد.

حاکمیت اموی به هیچ وجه نمی توانست حسین بن علی (ع) را «محارب» بداند، زیرا وی هرگز امنیت مردم را به خطر نینداخته بود. به علاوه، نمی توانست او را «باغی» اعلام کند زیرا حسین تنها بیعت نکرده بود و به دعوت ناراضیان کوفه به سوی آنان رهسپار شده بود تا رهبری آنان را به عهده بگیرد، بی آنکه اقدامی مسلحانه کرده یا به سپاهیان خلیفه حمله کرده باشد. حتی او بعد از اطلاع از خلف وعده کوفیان آماده بود تا به سرزمینی خارج از سلطه حاکمیت اموی هجرت کند.

کدیور در تحلیل نهضت کربلا دو شیوه علوی و اموی را در مواجهه با «مخالفت سیاسی» مقایسه می کند. به اعتقاد او، در حکومت اموی هرگونه انتقاد مسالمت آمیز، مخالفت سیاسی، بیعت نکردن و اطاعت نکردن از حاکمیت به «براندازی» تعبیر می شود و مجازات «محارب» درباره مخالف اعمال می شود. اما در حکومت علوی انتقاد و مخالفت سیاسی تحمل می شود، مشروط بر آنکه، به جنگ مسلحانه منتهی نشده باشد. علی (ع) احدی را به خاطر بیعت نکردن، مخالفت با حاکم و انتقاد از حکومت به زندان نیفکند، قطع حقوق نکرد، اعدام نکرد.

آنچه در پی می آید تحریری است از متن سخنرانی وی که در پانزدهم فروردین ماه سال جاری مصادف با شب عاشورا در محل اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان دانشگاههای سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت) ایراد شده است.

## مطالعه موردی نهضت عاشورا حقوق مخالف سیاسی در جامعه دینی

محسن کدیور

انگار آسمان و زمین بغض کرده اند صدای طبلها، صدای دسته های عزاداری، صدای نوحه و شیون ها، اینها را باید گرامی داشت. اما در کنار همه اینها که جایگاهشان رفیع است هنوز ما به بصیرت بیشتر در امور دینمان نیاز داریم. این مجالس شورآفرین را می باید با «شعور دینی» تکمیل کرد، و از مکتب اهل بیت (ع) حل مشکلات امروزمان را جویا شد.

۱ حسین بن علی مخالف سیاسی امویان آنچه که برای مجلس فاخر امشب برگزیده ام یکی از ابعاد نهضت حسینی است که کمتر درباره آن سخن گفته شده و آن بعد حقوقی نهضت کربلاست. توضیح خواهم داد که مرادم از بعد حقوقی چیست. ما به سائقه ارادتی که به اصحاب امام حسین داریم بیشتر به ظرایف احساسی و عاطفی نهضت توجه کرده ایم. وقتی نهضتی مردمی همه گیر و عمومی شود قطعاً به سراچه فهم و ذهن عموم راه پیدا می کند و متناسب با سطح فرهنگ عمومی می شود. اما این نهضت منحصر به همین سطح عمومی نیست. ابعاد بالاتری هم می تواند داشته باشد. بی شک زنان ما، مردان ما، پیران ما، جوانان ما، کودکان ما هر کدام سوژه مناسب خودشان را در این نهضت عظیم پیدا می کنند. از کودکان علی اصغر، از دختران سکینه، از زنان زینب، از پسران قاسم و علی اکبر، از مردان امام حسین و ابوالفضل العباس و دیگر عزیزانی که در رکاب او بودند، از ارتشیان حرن یزیدریاحی، هر کسی می تواند سبیل و مقتدای خودش را در این نهضت بزرگ بیابد. اما در کنار همه این ابعاد بعد دیگری هم مطرح است و آن بعدی است فراتر از ابعاد عاطفی، فراتر از ابعاد احساسی.

سوال این است که حسین (ع) چه کرده بود که از سوی حکام اموی مستوجب چنین مجازات خشنی شد؟ مساله را هم صرفاً از دید مایی که حسین را برحق می دانیم و عاشقانه به او ارادت می ورزیم بررسی نمی کنیم. بی شک در این جامعه و آن جامعه، در این زمان و آن زمان کسانی هم بودند که همانند ما برای حسین حقانیت قائل نبودند. حداکثر او را فردی از اهل بیت، فرزند دختر پیامبر، یکی از

قال رسول الله (ص)؛ «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه» پیامبر (ص) فرمودند؛ حسین (ع) چراغ هدایت و کشتی نجات است. سخن پیامبر دلالت بر خصوصیتی درحسین بن علی (ع) می کند. پیامبر (ص) دو صفت برای امام حسین (ع) ذکر کرده است: چراغ هدایت، کشتی نجات. چراغ هدایت در شب های ظلمانی و کشتی نجات در دریاها طوفانی به کار می آید. حسین (ع) خون گلویش را در برابر چشمان خلائق در راه خدا داد تا این که مردم از جهالت و حیرت ضلالت نجات پیدا کنند. مضمون زیارت اربعین «بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلالة»

این مجالس آگاهی بخش و هدایت آفرین را باید گرامی بداریم. سال ۱۴۲۲ (ه. ق) است. ۱۳۶۱ سال از سال ۶۱ هجری می گذرد. در این ۱۳۶۱ سال ما محبان اهل بیت در این مجالس تعالیم دینی را آموخته ایم. در این مجالس باره امام حسین آشنا شده ایم. اما این نهضت ابعاد مختلفی دارد. در این ۱۳۶۱ سال علیرغم آنچه که گفته شده است انگار هنوز نگفته فراوان است. یک نهضت باید ابعاد متعددی داشته باشد تا کهنه نشود. هر سال که مابه قضیه حسین (ع) و یاران او می نگریم می بینیم هنوز نکات بدیع و جدید فراوان است. جامعه دینی جامعه ای است که دغدغه دین داشته باشد، جامعه ای است که بخواهد مشکلات خود را با روش ها و ضوابط دینی حل کند. در مواجهه با مسائل تعالیم اولیاء دین را بکار بندد. ما امروز هم مشکل داریم. اولیایمان ما ما آموخته اند که اگر مصیبتی داریم برای حسین بگیرد. البته گریستن تنها کفایت نمی کند، اما گریه زبان دل است. اگر بتوانیم در کنار این زبان دل، زبان خرد و عقلمان را هم با منطق حسینی گویا کنیم آن وقت یک مسلمان تمام عیار خواهیم بود. معلمین حماسه حسینی توانسته اند نهضت و عزای حسینی را جزء فرهنگ ملی ما کنند و این کار کوچکی نیست. عاشورا و محرم در هیچ کجای جوامع شیعی چه ایران، چه عراق، چه لبنان چه هر جای دیگر، شکلش، حال و هوایش مثل روزهای دیگر نیست.

صحابه، یکی از بزرگان می دانستند اما آن منزلت و قدری که ما برای ایشان قائلیم چه بسا قائل نبودند. آنها چگونه راضی شدند با حسین چنان کنند؟ چه توجیهی داشتند برای آنچه که بر امام حسین روا داشتند؟ نمی دانم تا حالا فرصت کرده اید یا امکان یافته اید که نهضت حسینی را از دید غیرشیعیان بررسی کنید. یعنی از دید کسانی

شکلی کشتند. زن و فرزندش را به اسارت گرفتند، اموالش را غارت کردند. بر جنازه کشتگان اسب راندند. تاریخ سراغ ندارد که این گونه سبانه و درنده خویانه با قومی با این منزلت برخورد کنند. حسین چه کرده بود؟ آیا تعالیم دینی در هر مذهبی چنین امری را بر می تابد یا نه؟ چه درنصوص شیعه چه در نصوص اهل سنت و اصولا به لحاظ



که لزوما حسین (ع) را به عنوان امام معصوم قبول ندارند. فرض کنید حسین چنین شخصیتی که ما به حق برای او قائلیم نداشته باشد. یعنی پسر فاطمه نباشد، نواده پیامبر نباشد، امام معصوم نباشد، از صحابه نباشد، آیا روا بود چنین برخوردی با او صورت بگیرد؟ یا نه؟ پاسخ این مسئله به زبان ساده تر می شود؛ «بررسی ابعاد حقوقی نهضت کربلا». کاری که حسین (ع) در زمان خودش کرد نوعی مخالفت بارزیم سیاسی وقت بود.

حسین بن علی (ع) یک مخالف سیاسی در سال ۶۱ هجری بود و با او کردند، آنچه کردند. قطعا با منطق شیعه که حسین (ع) را امام منصوب بر حق می داند امویان کاری بسیار زشت کردند. زشت ترین کار ممکن را. اما اگر فرض کنیم کسی حسین را امام معصوم نداند، صرفا او را فردی بداند که علیه حکومت وقت قیام کرده است با او چه باید کرد؟ با مخالف سیاسی چگونه باید برخورد کرد؟ آیا اصولا مخالف سیاسی حقی دارد؟ چه حسین بن علی باشد چه غیر او. این حداقل حقوق کجاست؟ در مورد امام حسین هیچ حریمی رعایت نشد. او را به ناجوانمردانه ترین و فجیع ترین

دینی آیا چنین مواجهه ای در مورد کسی = چه حسین چه غیرحسین = رواست؟ حسین یک مخالف سیاسی بود. اکنون با جزئیات بیشتر افعالی را که ایشان انجام داد بررسی می کنیم تا ببینیم هر یک از کردار امام حسین به لحاظ حقوقی و فقهی آیا جرم محسوب می شود؟ اگر بنا به قرائتی از قرائات و مذهبی از مذاهب جرم و معصیت شمرده می شود مجازات او چیست؟ و اگر غیر حسین هم چنین کرده به لحاظ حقوقی، فقهی، قرآنی، روایی یا دینی به او چه اطلاق می شود؟ عنوان او چیست؟ یعنی کسی که به شیوه حسین کاری را انجام بدهد به او چه می گویند؟

بی شک آن رژیم می که در مقابل حسین (ع) بود، یک رژیم کاملا باطل بود. آیا می توان منطق دینی را ارائه کنیم، در هر رژیمی که خود را دینی و عادل می داند، چه ما او را دینی و عادل بدانیم چه ندانیم. منطق مواجهه و مقابله با مخالفین سیاسی چگونه است؟ اگر صرفا بگوییم که آن رژیم و نظامی که حسین بن علی (ع) با او مقابله کرد ناحق بود سخن درستی گفته ایم، اما می پرسیم؛ آیا شما در طول تاریخ نظامی سراغ دارید که خود را ناحق اعلام کرده

باشد؟ بگردید، تفحص کنید در طول تاریخ پس از اسلام یا در طول تاریخ پیش از اسلام، در این کشور یا در هر کشور دیگر. در جامعه دینی یا در غیر جوامع دینی، من به یاد دارم که هیچ حکومتی خود را باطل اعلام کرده باشد، خود را ناحق و ظالم دانسته باشد. در طول تاریخ حکومت ها خود را حق اعلام کردند، هیچ حکومتی نپذیرفته است که ظالمانه و باطل بوده است = چه حکومت معاویه، چه حکومت یزید، چه حکومت اموی، عباسی و عثمانی و غیر از اینها در طول تاریخ حکومت هایی که واقعا دینی، عادلانه و برحق بوده اند همچون حکومت امام علی علیه السلام بسیار اندک بوده اند. پس صرف ادعای حکومت ها برای حقانیت کفایت نمی کند، ما ضابطه ای می خواهیم تا ببینیم آیا حکومت ها حقند یا باطل.

این گونه هم نیست که همیشه یک حکومت صد درصد حق باشد، مثل حکومت امام علی علیه السلام یا یک حکومت صد درصد باطل باشد مثل حکومت یزید بن معاویه. در طول تاریخ حکومت ها معمولا آمیزه ای از حق و باطل بوده اند. اشتباه غالب این است که مسائل را بسیار ساده می کنیم. همواره خود را حق مطلق می بینیم، و طرف مقابل خود را باطل مطلق فرض می کنیم. همان طور که من می توانم خود را حسینی بدانم کسی که غیر از من فکر می کند نیز می تواند خود را حسینی بداند و جناح مقابل خودش را یزیدی اعلام کند. این تطبیق قرائتها و انطباقها دو سویه است، شمشیر دو لب است، نوعا فارغ از صدر اسلام همواره حق و باطل به فرموده نهج البلاغه ممزوج شده اند، و دشواری شناخت حق و باطل دقیقا در همین نکته نهفته است. هیچ وقت حق به شکل سره و خالص و باطل به شکل خالص و کاملا ناب مطرح نیستند. حق و باطل درهم آمیخته است.

آیا دین و اخلاق حداقل حقوقی، برای مخالف سیاسی پیش بینی کرده است، که هر حکومتی - چه حق چه باطل - خود را ملزم به رعایت آن حداقل بداند؟ آن حداقل حقوق مخالف سیاسی در جامعه دینی چیست؟ این سوال اهمیت فراوان دارد. به خاطر این که علی رغم این که ما همواره مدعی هستیم که حقیق اما

آیا دین و اخلاق، حداقل حقوقی برای مخالف سیاسی پیش بینی کرده است که هر حکومتی - چه حق چه باطل - خود را ملزم به رعایت آن حداقل بداند؟ آن حداقل حقوق مخالف سیاسی در جامعه دینی چیست؟ این سوال اهمیت فراوان دارد به خاطر این که علی رغم این که ما همواره مدعی هستیم که حقیق اما اکثر حکومت ها در طول تاریخ متاسفانه ناحق بوده اند

منطق علوی  
می گوید مردم  
آزادند  
می خواهند  
بیعت کنند  
می خواهند  
بیعت نکنند  
اگر بیعت  
کردند  
به فضائل آن  
حکومت نائل  
خواهند شد  
از برکاتش  
استفاده  
خواهند کرد  
در آخرت هم  
مستوجب  
ثواب  
خواهند بود  
اما اگر بیعت  
نکردند  
خودشان  
محروم  
می شوند  
اما هرگز  
تاریخ سراغ  
ندارد  
علی و  
فرزندانش  
احدی را به  
بیعت مجبور  
کرده باشند

در طول تاریخ متاسفانه ناحق بوده اند. با توجه به این که در اکثر قریب به اتفاق سالیان پس از عاشورا حاکمیت ناحق و ظالم بر سر کار بوده است، پس سوال از حداقل حقوق مخالف سیاسی سوال هر روز و هر جای ما بوده و هست، نه سوال یک روز و یک زمان و مکان خاص. آری کلّ یوم عاشورا و کلّ ارض کربلا. یکی از سوال های زنده عاشورا و کربلا سوال از حداقل حقوق مخالف سیاسی است. اگر این حداقل مشخص باشد در آن صورت می توانیم بگوئیم چرا این حقوق در مورد سیدالشهدا علیه السلام رعایت نشد. و در زمان های دیگر آیا این حقوق رعایت می شود یا نه؟ و این که صرفا حکومت ها خود را برحق بدانند، آیا دلیل می شود هر که با آنها مخالفت کرد لزوما کاملا بر باطل باشد؟

کاری که امام حسین انجام داد دقیقا کدام عنوان فقهی، حقوقی یا قرآنی بر آن تطبیق می کند؟ و در نتیجه حکومت وقت به چه دستاویزی متشبث شد تا توانست این جنایات را مرتکب شود؟ ما می خواهیم دو روش را در مقابل هم با یکدیگر مقایسه بکنیم. آن دوروش عبارتست از؛ روش اموی برخورد با مخالف سیاسی و روش علوی یا روش حسینی یا روش اهل بیت در مواجهه با مخالف سیاسی. امیرالمومنین (ع) با مخالفین سیاسی خودش با افرادی که به عنوان برانداز در زمان او فعالیت می کردند چگونه برخورد کرد. دقیقا در زمان امویان امام حسین علیه السلام به ادبیات سیاسی می شود یک ناراضی متنفذ، یک مخالف سیاسی، کسی که از بیعت خلیفه وقت سرباز زده است امویان با این مخالف سیاسی چگونه برخورد کردند؟ آن وقت می توانیم قضاوت بکنیم. منطق هر کدام را باهمدیگر مقایسه بکنیم و ببینیم قرآن کریم در این زمینه چه فرموده است.

اولین پاسخی که به ذهن ما متبادر می شود این است که بگوئیم. امام حسین (ع) نهی از منکر کرد. امام (ع) آمر به معروف و ناهی از منکر بود و می خواست انحرافات جامعه فاسد آن روز را اصلاح کند. این پاسخ دوستداران حسین (ع) است. اما حاکمان آن روز که آن افعال شنیع را انجام دادند نه حسین را مصلح می دانستند نه کار او را امر به معروف و نهی

از منکر می شمردند. راستی اگر فعل واحدی را گروهی اصلاح بدانند و گروهی دیگر اضلال و فساد بدانند چه باید کرد؟ دین چه راه حلی را ارائه کرده است؟

دومین پاسخ به سوال از ابعاد حقوقی فعل حسینی «محاربه» است. محارب به لحاظ لغوی یعنی کسی که به جنگ برخیزد. آیا حکومت اموی حسین بن علی را محارب می دانست، اگر محارب می دانست چه می توانست در مورد او انجام دهد. پاسخ سوم به سوال یاد شده «بغی» است. آیا امویان حسین بن علی را باغی می دانستند؟ بغی یعنی سرکشی. یک واژه دینی است که در قرآن کریم هم به کار رفته است. اگر حسین را باغی قلمداد می کردند دین چه مجازاتی برای او قرار داده است. پس حداقل ما سه واژه را با همدیگر بررسی خواهیم کرد. محارب، باغی و ناهی از منکر، این سه عنوان چه تفاوت هایی با یکدیگر دارند؟

## ۲ حق بیعت نکردن با حکومت

امام حسین بیش از همه خود نهضتش را به بلیغ ترین شیوه معرفی کرده. توضیح داده، تبلیغ کرده که من چه می گویم، چه می خواهم، زیباترین عبارتی که امام (ع) در مورد معرفی خودش به کار برده زمانی است که مقدمات نهضت در حال تکوین است. رجب سال ۶۰- زمانی که معاویه می میرد و یزید به قدرت می رسد. در صلحنامه ای که بین امام حسن مجتبی علیه السلام و معاویه بن ابی سفیان منعقد شده بود این شرط آمده بود که معاویه حق ندارد برای بعد از خود کسی را جانشین تعیین کند بلکه مردم تکلیف جانشین را تعیین خواهند کرد. معاویه این شرط را نقض کرده است. برای اولین بار در طول تاریخ اسلام خلیفه ای فرزند خود را به عنوان خلیفه بعدی نصب کرده است. یعنی به شکل سلطنت موروثی. پس اولاً این که مطابق رسم آن روز جهان اسلام می باید در صورتی که نصی از جانب خدا و رسول نرسیده بود به رأی مردم یا حداقل رأی مهاجرین و انصار، رأی اهل حل و عقد مراجعه می کرد. معاویه این نکته را زیر پا گذاشت. ثانیاً نیامده فردی را انتخاب کند که فی الجمله تدینی، فضلی، صلاحیتی داشته باشد، آمده فرزند ناسالم خودش را بر جامعه تحمیل کرده و کوشش کرده برای او بیعت

بگیرد. پیک به همه جا فرستاده که یزید بن معاویه به قدرت رسیده و همه با او بیعت کنند. امام حسین در مدینه است. شاخص های آن روز مدینه عبارتند از حسین بن علی، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، البته عبدالله بن عباس و محمد بن حنفیه هم هستند، اما اینها در رده بعدی قرار دارند، لذا، یزید برای ولید بن عتبّه بن ابی سفیان والی مدینه نامه نوشته که شما بلافاصله تا این پیغام به دست رسید از این سه نفر برای من که یزید باشم، بیعت بگیر. ولید به دنبال این سه نفر می فرستد، امام حسین و عبدالله بن زبیر در مسجد هستند که پیک والی مدینه به نزد آنها می رسد. عبدالله بن زبیر که فرد قدرت طلبی است از حسین بن علی (ع) می پرسد؛ فکرمی کنی برای چه ما را خواسته اند. امام پیش بینی می کند، احتمالاً بزرگشان، از دنیا رفته است و ما را برای بیعت می خواهند. می گوید چه بکنیم؟ هر دو شبانه به دارالخلافت می روند تا جویای حال شوند. مسئله بیعت با آنها در میان گذاشته می شود. امام حسین زیرکانه می فرماید؛ مثل منی شب بیعت نمی کند. بیعت شبانه و پنهانی که ارزشی ندارد. بیعت می باید علنی، در مسجد، مقابل چشم مردم باشد. ببینیم تا صبح چه اتفاقی می افتد. مروان بن حکم که فرد بدسابقه رو براه صفتی است بلافاصله به ولید بن عتبّه می گوید که اگر آنان را رها بکنی بر نمی گردند. اگر امشب از آنها بیعت گرفتی، گرفتی والا دیگر نمی توانی از آنها بیعت بگیری. امام می شنود. این جمله جرعه قیام عاشورا است؛ «مثلی لا بیایع مثله»، مثل من با مثل یزید بیعت نمی کند. مثل من، کسی که از اهل بیت است، افضل خلائق است. اصلاح اولاد آدم است با مثل یزید که فردی است فاسق، فاجر و ظالم بیعت نمی کند. قضیه ادامه پیدا می کند.

اولین سوال این است. آیا در یک حکومت دینی بیعت کردن با خلیفه، بیعت کردن با حاکم الزامی است یا نه؟ اگر فردی بیعت نکرد با او چه باید کرد؟ آیا بیعت نکردن معصیت است؟ آیا بیعت نکردن جرم است؟ بین معصیت و جرم فرق است، یکی نیستند. چیزی ممکن است معصیت باشد، ممکن است همان چیز که معصیت

است جرم نباشد. معصیت آن است که عقاب اخروی داشته باشد. جرم آن است که مجازات دنیوی در پی داشته باشد. اگر حاکم بر حق باشد، فردی که با او بیعت نکرده باشد قطعاً معصیت کرده است. در آخرت سزای عمل خودش را خواهد دید. اما آنچه که ما به لحاظ حقوقی دنبالش هستیم این است که آیا بیعت نکردن با حاکم، بیعت نکردن با خلیفه جرم است؟ واضح است که هر گناهی جرم نیست، لذا حد و تعزیر شرعی شامل بعضی معاصی است نه همه معاصی. حسین اولین قدمی که برداشت این بود که با یزید بیعت نکرد. در حالی که سیدالشهداء ده سال در زمان معاویه زندگی کرد. امام حسین عهدی را که برادرش امام حسن مجتبی با معاویه بن ابی سفیان بسته بود رعایت کرد. اما با یزید عهدی نبسته است، بیعتی نکرده است تا مجبور باشد آن را رعایت بکند.

پس نخستین سوال در حقوق مخالف سیاسی این است که آیا بیعت کردن، پذیرش حاکمیت دینی الزامی است؟ اگر کسی نپذیرفت جرم است یا نه؟

اگر حاکم بر حق باشد مانند امام علی ابن ابیطالب، بیعت نکردن با او، معصیت است. اما بسنجیم که آیا علی بیعت نکردن با خود را جرم می دانست و مجازات می کرد؟ در زمان معاویه، آیا بیعت نکردن با حاکم اموی جرم بود یا نه؟ دو منطق در مقابل هم صف آرایی می کند. منطق علوی می گوید مردم آزادند، می خواهند بیعت کنند، می خواهند بیعت نکنند. اگر بیعت کردند، به فضائل آن حکومت نائل خواهند شد، از برکاتش استفاده خواهند کرد، در آخرت هم مستوجب ثواب خواهند بود، اما اگر بیعت نکردند، خودشان محروم می شوند، اما هرگز تاریخ سراغ ندارد، علی و فرزندانش، احدی را به بیعت مجبور کرده باشند، تاریخ سراغ ندارد که کسانی که با علی بیعت نکرده اند در همی از حقوقشان ازبیت المال کسر شده باشد. آیا سراغ دارید که آنها که با علی بن ابیطالب بیعت نکردند به زندان رفته باشند؟ نام برید. بزرگان ما در تاریخ های دقیق خودشان وقایع آن عصر را ثبت کرده اند.

بزرگترین متکلم و فقیه امامی، ابن المعلم، فخر شیعه جناب شیخ مفید متوفای ۴۱۳ ندین کتاب در مورد مسائل

امیرالمومنین (ع) نوشته است، یکی کتاب جمل، درباره جنگ جمل، دیگری کتاب النصره لسید العتره، یعنی نصرت و یاری سید عترت که امیرالمومنین باشد. او نام کسانی را که بیعت کردند که بسیار فراوانند آورده است. تمام مهاجرین و انصار هستند که بیعت کردند، در صدرشان طلحه، زبیر و دیگران، و آن افرادی را هم که بیعت نکردند ذکر کرده. عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، حسان بن ثابت، سعد بن ابی وقاص، زید بن ثابت، مغیره بن شعبه، محمد بن مسلمه اینها به مرگ طبیعی مرده اند. هیچ کدام از این افرادی که با علی بیعت نکردند، با هیچ سختی در زمان امیرالمومنین مواجه نشدند. حقوقشان از بیت المال قطع نشد. یعنی عینا مثل بقیه مردم. این، منطق علوی. در طرف مقابل معاویه با حجر بن عدی و عمر بن حمق چه کرد؟ هر دو را به دار آویخت.

حسین بن علی در زمان یزید بن معاویه به بیعت مجبور می شود. چرا امام حسین از مدینه می گریزد؟ برای این که می بیند اگر در مدینه بماند او را به بیعت مجبور می کنند. منطق اموی، مخالفت در بیعت را بر نمی تابد. از دیدگاه اموی هر کسی که در جامعه زندگی می کند مجبور است که با حاکمیت از در اطاعت در بیاید. یعنی امویان مخالف سیاسی را بر نمی تابند و مردم را بین نوکری و خروج، بین ذلت و قیام و ادار به انتخاب می کنند. در حالی که منطق علوی به صراحت اعلام می کرد؛ می توانی در جامعه من زندگی بکنی، اما ما هم قبول نداشته باشی. این که من و تو امروز به یا علی گفتن خودمان افتخار می کنیم و معتقدیم آزادی سیاسی که در جامعه علوی بوده است بی سابقه و کم نظیر بوده به واسطه این امور است. در زمانی علی بن ابیطالب (ع) حق مخالفت سیاسی را بر رسمیت می شناخت که در هیچ جای دنیا چنین کرامتی مشاهده نمی شد.

وقتی که مروان بن حکم به ولید بن عتبه می گوید اگر بیعت نکردند گردنشان را قطع کند، امام حسین می فرماید؛ «انالله و انالیه راجعون و علی الاسلام السلام، اذ قد بلیت الامه براء مثل یزید» استرجاع می فرماید. استرجاع، انالله و انالیه راجعون، متعلق به زمانی است که مصیبت عظمایی اتفاق افتاده باشد. حاکمیتی مانند

یزید برای اسلام یک مصیبت عظماست. باید فاتحه اسلام را خواند. چرا؟ زیرا امت مبتلا شده است به راعی، چوپان و حاکمی همچون یزید بن معاویه. صریحاً ذکر می کند من بیعت نمی کنم. من حاضر به دست دادن با حاکمیتی مانند یزید نیستم. محمد بن حنفیه از برادران امام حسین است. فردی است صادق و پاک نهاد، او به امام توصیه می کند که این راه عاقبت خوشی نخواهد داشت، بمان، امام نکته ای را تذکر می دهد که در بحث ما نهایت اهمیت را دارد. می فرماید؛ «یا اخی، واللہ لولم یکن فی الدنیا ملجأ ولا مأوی لما بیعت یزیداً.» به خدا قسم اگر در دنیا هیچ، ملجا و ماوا و پناهگاهی پیدا نکنم، با یزید بیعت نمی کنم. یعنی از ابتدا مشخص است که چه در مدینه باشد چه نباشد هر جا باشد امام به این نتیجه رسیده است باید نشان بدهد که اسلام واقعی با این شیوه نمی تواند کنار بیاید. وقتی می خواهد از مدینه خارج شود و به مکه برود، آن زمان، زمان حج است. امام حج به جا نیاورده مناسب است، از نیمه راه می کند و به سمت عراق رهسپار می شود.

قبل از مهاجرت به عراق امام حسین وصیتی به محمد بن حنفیه نوشته است که این وصیت تابلو اهداف حسینی است. متن وصیت این است؛ «انی لم اخرج بطراً ولا اشراراً ولا مفسداً ولا ظالماً.» من خروج نکردم برای خوشگذرانی و خودخواهی. مسأله، مسأله شخصی نیست. من با یزید عداوت شخصی ندارم. من برای افساد یا برای ظلم هم خروج نکردم. «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امت جدی»، من می خواهم امت جدم پیامبر را اصلاح کنم. حسین اصلاح طلبی بود. هر چند اصلاح طلبی که ما امروز به عنوان روش بکار می بریم مقابل روش انقلابی و خشن است. یعنی اتخاذ راه های سلامت آمیز و قانونی برای پاک کردن جامعه از استبداد و خودکامگی در مقابل روشهای خشن و راه های زورمدارانه - اصلاحی که امام حسین ذکر می کند اصلاح به معنای عامش است. من احساس می کنم که جامعه دینی منحرف شده است. جامعه فاسد شده است. جامعه از آن صراطی که پیامبر تعیین کرده، کنار کشیده است، آمده ام که جامعه را به سر جای خودش برگردانم،

وقتی که پیامبر در جمعی نشست بود و فردی که پیامبر را نمی شناخت وارد می شد می گفت کدامتان محمد بن عبدالله (ص) هستید؟ اینگونه نبود که پیامبر وجه مشخص و متمایزی از بقیه داشته باشد حالا خلیفه در کاخ می نشیند دربان دارد قراول و یساول دارد اینها کجا روش پیامبر کجا؟

اولین قدم  
برای مقابله با  
بغات کار  
فکری کردن  
است  
چون باغی  
کسی است  
که ظاهراً  
یا واقعاً  
بنابر تاویل  
بنابر شبیه  
به زبان  
امروزی بنابر  
یک تئوری  
خاص با  
حاکمیت  
مخالفت  
می کند  
فرق باغی با  
محارب در  
همین است  
محارب کسی  
است که سلب  
امنیت  
مردم می کند  
هیچ تئوری و  
شبیه و  
نظریه ای هم  
پشت سرش  
نخوابیده

به این معنا همه پیامبران اصلاح طلب بودند. «اریدان امر بالمعروف و انهی عن المنکر». می خواهم امر بالمعروف و نهی از منکر بکنم. چه منکری اتفاق افتاده است؟ ظلم، تجاوز به حقوق مردم، حاکم دینی فسق و فجور می کند، شراب می خورد، لهو و لعب می کند، اما بالاتر از آن، یزید حقوق مردم را رعایت نمی کند. به جان و مال و ناموس و آبروی مردم تجاوز می کند. لذا من می خواهم این منکر بزرگ را از جامعه حذف بکنم. «اریدان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی ابن ابیطالب». می خواهم به روش جد و پدرم علی ابن ابیطالب سیر کنم. یعنی در این پنجاه سال این شیوه ها منتفی شده، عملاً منسوخ شده، شیوه علی دیگر رعایت نمی شود، شیوه پیامبر فراموش شده من می خواهم آن شیوه ها را برپا دارم.

اما به تدریج خلافت نبوی به سلطنت اموی تبدیل شد. باید کسی مانند حسین بر خیزد اعلام بدارد که این خلافت، آن خلافت ساده و بی ریای پیامبر نیست. وقتی که پیامبر در جمعی نشسته بود و فردی که پیامبر را نمی شناخت وارد می شد می گفت کدامتان محمد بن عبدالله (ص) هستید؟ اینگونه نبود که پیامبر وجه مشخص و متمایزی از بقیه داشته باشد. حالا خلیفه در کاخ می نشیند. دربان دارد. قراول و یساول دارد. اینها کجا، روش پیامبر کجا؟ حسین (ع) آمده است تا این شیوه را از جامعه حذف بکند. امام حسین در نامه ای برای اهل بصره می نویسد؛ «انا ادعوکم الی کتاب الله و سنه تیه، فان السنه قد امتیت و البدعه قد احيیت». «من شما را به کتاب خدا و روش پیامبر دعوت می کنم. سنت مرده است و بدعت احیا شده است. یعنی در جامعه ای که آن روز حسین زندگی می کرد به منکر امر می شود و از معروف نهی می شود. احیای بدعت، کشتن سنت و روش های پیامبر، شیوه زمامداری پیامبر مرده است، باید برایش فاتحه خواند و در مقابلش بدعت ها، امور خلاف سنت پیامبر زنده شده است. پس قضیه اول این بود که امام بیعت نکرد. در روش اموی، بیعت نکردن جرم است. فارغ از معصیت، او کاری به آخرت ندارد. به آخرت اعتقادی هم ندارد. حسین بیعت نکرده است. باید با

او برخورد کرد.

### ۳ اجابت دعوت ناراضیان برای تغییر حاکم ظالم

اما چرا امام (ع) از مکه بیرون می آید؟ یک قضیه دومی است. در اینجا اهل کوفه، که فراوان شنیده اید، برای حسین بن علی نامه می نویسند، تعداد نامه ها هم بسیار زیاد است و امام حسین را به شهر خودشان دعوت می کنند. می گویند ما نیز خلافت یزید بن معاویه را قبول نداریم. ما رهبر می خواهیم. تو رهبر ما باش. ما در رکاب تو با یزید خواهیم جنگید. عبدالله بن عباس امام را بر حذر می دارد که اینان به پدر و برادر تو خیانت کردند، به تو نیز وفانخواهند کرد، لذا امام مسلم بن عقیل را می فرستد تا بیازماید آیا مضمون این نامه ها صحت دارد یا نه؟ در مرحله اولی که مسلم امکان نوشتن برایش هست به امام حسین می نویسد، بله، من آمده ام اینجا افرادی که پشت سر من به نماز ایستادند چند هزار نفر هستند. امام از این به بعد در قالب کسی که از او دعوت کرده اند تا به جای خلیفه مسلمین حکومت را به دست بگیرد دارد اقدام می کند. فی الواقع نامه هایی به دست او رسیده است که در عرف سیاسی دعوت به خروج علیه حاکمیت و دعوت به براندازی محسوب می شد پس مرحله اول بیعت نکردن بود. اما مرحله دوم فی الواقع تغییر خلیفه وقت است و عوض کردن او و اینکه فرد صالحی به جای این فرد فاسد به تخت بنشیند.

حکومت ها اقدام برای تغییر خود را تحمل نمی کنند و علیه آنها که خروج کرده اند اقدام می کنند، اما چه اقدامی؟ اگر تحمل نمی کنند و این را جرم می شمارد چگونه با او برخورد می کند؟ پس مرحله دوم کار حسین بن علی دقیقاً شورشگری است. قیام است. قیام علیه حاکمیت وقت. در مرحله دوم علاوه بر اینکه با خلیفه فاسد بیعت نکرده است افرادی با او بیعت کرده اند تا او حاکم جهان اسلام گردد. یزید بن معاویه هم آنجا نشسته است. همچنان که این نامه ها به دست حسین می رسد، جاسوس دارد، می فهمد که این نامه ها در حال رفت و آمد است و برخی از کسانی که این نامه ها را می نوشتند نامه مشابهی هم برای یزید نوشتند یعنی کوفیان دورو، بخشی از آنان این گونه بودند. هم این نامه

را امضا کردند، هم نامه مقابلش را. که اگر حسین پیروز شد با او باشند، اگر یزید هم پیروز شد، نانی هم از آنجا به دست آورند. امام در جواب اهل مکه، وقتی که حاکم مکه از او دعوت می کند که «بمان و به عراق نرو» جمله دیگری در معرفی نهضت خودش می گوید که در بحث ما دخیل است. «ما الامام الالعامل بکتاب الله و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله» حاکم را معرفی می کند. حاکم اسلامی این صفات را باید داشته باشد. عامل به کتاب خدا باشد. به قرآن عمل کند. دوم به قسط و عدالت بین مردم عمل بکند. حق هرکسی را به او بازگرداند به حقوق احدی تجاوز نکند. سوم، حق و حقیقت مدار دینداری و اعمال او باشد و نکته چهارم پاکیزه و مهذب باشد. نفسش را در راه خدا حبس کرده باشد. شح نفس نداشته باشد. کینه شخصی با کسی نداشته باشد. شهوت نداشته باشد. تقوا داشتن یعنی ترمز داشتن. عرب به ترمز می گوید و قایه. کسی که تقوا دارد وقتی با گناه مواجه می شود ترمز می کند او کسی است که گناه نمی کند. گرد گناه نمی چرخد. این جوابی است که به آن افرادی دهد.

پس امام حسین در مرحله دوم اقدامش یک شور شکر است سوال این است؛ اگر کسی همچون حسین بن علی علیه حاکمیت وقت اقدام کرد، با توجه به اینکه هنوز حسین دست به سلاح هم نبرده است، صرفاً افرادی او را دعوت کرده اند و او این دعوت را اجابت کرده است با او چه باید کرد؟ قرآن چه می فرماید؟ فقه چه می گوید؟ آیا صرف اینکه از فردی دعوت کرده باشند و آن فرد این دعوت را پذیرفته باشد، بدون اینکه در جامعه ارعابی ایجاد شده باشد، امنیت از بین رفته باشد، کسی کشته شده باشد، آیا این جرم محسوب می شود، تا زمانی که امام حسین در مکه است و به سمت عراق رهسپار می شود هیچ اقدام نظامی انجام نداده است. اگر بگوییم سلاح دارد، بله، همه افراد آن روز سلاح دارند، سلاح داشتن آن روز امری عادی است. مهم این است که آیا از این سلاح استفاده کرده یا نه؟ حسین تا زمانی که به عراق نرسیده هرگز دست به اسلحه نبرده است. اگر با منطق علوی بررسی

کنیم، آیا این فعل، جرم محسوب می شود یا نه؟ برگردیم به زمان امام علی، ببینیم کسانی که علیه امیرالمؤمنین (ع) اقدام کردند، نه تنها بیعت علی را نپذیرفتند. بلکه روانه بصره شدند، مثل طلحه، مثل زبیر، مثل ام المومنین عایشه و بعد مرحله بعدی مانند معاویه، مرحله سوم مثل خوارج نهروان، این سه گروه که ناکثین و قاسطین و مارقین باشند و در چهار سال و نیم زمانی که امیرالمومنین زمام جامعه را بدست داشت، به سه جنگ خانگی علیه او اقدام کردند، اینها به زبان قرآنی چه گفته می شوند؟ یعنی کاری که اصحاب جمل، اصحاب نهروان و اصحاب صفین کردند، به زبان دینی به آن چه گفته می شد؟ اینها کسانی بودند که علیه حاکمیت وقت قیام کردند، شورش کردند. قرآن و فقه اینها را «باغی» می نامد.

#### ۴ باغی و براندازی

باغی به معنای تجاوز است. باغی یعنی سرکش، متجاوز. باغی به زبان فقهی یعنی کسی که علیه حاکمیت وقت شورش می کند. بیعت را نمی پذیرد. مالیات نمی پردازد و علیه نظام موجود قیام می کند. با سلاح علیه حاکمیت خروج می کند. مسلحانه علیه حاکمیت وقت اقدام می کند. کاری که طلحه و زبیر در جمل کردند باغی بود. کاری که معاویه علیه حاکمیت امیرالمومنین (ع) باغی بود. کاری که خوارج نهروان کردند هم باغی بود. پس هر سه گروه باغی محسوب می شوند. فقها برای مجازات باغی شرایطی ذکر کرده اند. این بحث بسیار مهم است می باید ابتدا با باغیان مواجهه کرد. احتجاج کرد. بحث کرد. کوشش کرد آنها را مجاب کند چه در واقعه جمل، چه در جریان صفین. نامه های متعدد امام به معاویه در نهج البلاغه آمده است تا تمام بهانه های واهی وی را با استدلال روشن و جهت قوی نقش بر آب کند. خون عثمان را در آن زمان معاویه بهانه کرده بود. امام علی تذکرمی دهد من از عثمان دفاع کردم. من هرگز به قتل عثمان راضی نبودم. تو در آن زمان که می توانستی کاری بکنی چرا نکردی؟ اولین قدم برای مقابله با بغات کار فکری کردن است. چون باغی کسی است که ظاهراً یا واقعاً بنابر تاویل، بنابر شبهه، به زبان امروزی بنابر یک تئوری خاص با

حاکمیت مخالفت می کرد. فرق باغی با محارب در همین است محارب کسی است که سلب امنیت مردم می کند، هیچ تئوری و شبهه و نظریه ای هم پشت سرش نخواستیده. دنبال نفع شخصی، دزدی و راهزنی است، سارق و راهزن مسلح به زبان فقهی قرآنی محارب محسوب می شود. پس محارب علیه امنیت مردم برای نفع شخصی اقدام مسلحانه کرده نه علیه حاکمیت براساس یک نظریه سیاسی. اما اگر کسی بر مبنای یک نظریه سیاسی ولو باطل با حاکمیت وقت مقابله کرد این فرد باغی محسوب می شد. پس باغی با محارب متفاوت است. طلحه و زبیر مسلمان بودند، معاویه و سپاه شام مسلمان بودند، شهادتین گفته بودند. نهروانی ها، خوارج هم مسلمان متعدد و خشکه مقدس بودند. بنابراین هر سه گروه مسلمان محسوب می شوند. با همه اینها حاکمیت علی را نمی پذیرند. علی اولین کاری که می کند احتجاج کردن است. بحث کردن و کوشش برای قانع کردن است. زمانی جنگ آغاز می شود که این مرحله به پایان برسد. یعنی ببیند که دیگر مسأله با بحث و سخن و گفت و گو حل نمی شود.

در برابر بغات هرگز حاکم حق ندارد جنگ را آغاز کند. لذا علی در هیچ زمانی آغاز کننده جنگ نبود. نه در جمل، نه در صفین، نه در نهروان، معنی این حکم آن است که مادامی که جریانی علیه حاکمیت اقدام مسلحانه نکرده، حکومت دینی حق ندارد علیه آن دست به سلاح ببرد و اقدام نظامی انجام دهد. مقایسه بکنید با جریان کربلا. اگر حسین بن علی از دید حاکمیت منحرف وقت باغی بود حاکمیت حق نداشت جنگ را آغاز کند. این حکمی است که امام علی کاملاً رعایت کرد و این درس را برای همه حکومت های دینی باقی گذاشت تا باغی دست به سلاح نبرده است تا زمانی علیه او اقدام نظامی نخواهد کرد. اینها از سر اخلاق نیست. اینها قاعده الزامی فقهی ماست. تو حق نداری به آنها حمله بکنی. آنها باید حمله را آغاز بکنند. تو فقط دفاع می کنی. تو از حاکمیت دینی دفاع می کنی. نه اینکه به مخالفان هجوم می آوری. لذا علی بن ابیطالب در هیچ یک از جنگ های سه گانه حمله را آغاز نکرد. وقتی هم

اصحاب می خواستند شروع بکنند می فرمود ما دفاع خواهیم کرد، بگذار آنها شروع بکنند. چه در جمل، چه در صفین، چه در نهروان.

نکته بعدی اینکه باغی هر کسی نیست. باغی کسی است که مقرر داشته باشد. این مقر خارج از دسترس حاکمیت باشد در یک غار یا کوهستان در یک جنگلی، یک پادگانی جایی باشد که نظام نتواند به سادگی آنها را تحت فرمان خودش در بیاورد. این افراد باید متعدد باشند یک فرد نمی تواند بغی بورزد. حتماً اجتماع می خواهد. گروه می خواهد، تشکیلات می خواهد پس باغی، یک تشکیلاتی است که مسلحانه علیه حاکمیت وقت خروج می کند. لذا اگر کسی صرفاً سخنرانی کند، یا در انتقاد از حاکمیت بنویسد باغی محسوب نمی شود. باغی کسی است که با سلاح علیه حاکمیت وقت بنابر یک تئوری سیاسی قیام کرده باشد، این را در فقه می گویند «اهل الریبه» باشد «اهل التاویل» باشند نظریه ای پشت سر این مسأله خوابیده باشد، پس باغی به صحنه سیاست و حکومت نظر دارد و با تشکیلات و نظریه و سلاح برای تغییر آن اقدام می کند، اما محارب به صحنه امنیت و جان و مال و ناموس مردم چشم دوخته و فردی یا جمعی با سلاح برای نفع شخصی اقدام می کند. باغی نوعی مجرم سیاسی است اما محارب نه. باغی کسی است که می خواهد حاکمیت وقت را مسلحانه عوض کند. یک نظریه دارد. ممکن است هم دستش به خون کسی آغشته نشود، ممکن است هم بشود. خوارج نهروان چنین کردند، فراوان امنیت جامعه را هم بر هم زدند. افراد فراوان بی گناهی را هم کشتند.

آیا ضوابط باغی از دیدگاه حاکمیت بر حسین بن علی (ع) صدق می کرد؟ آیا کاروان حسین مقرر داشت: صرفاً از شهر دور می شد. خارج از شهر بود. اما هیچ مقر خاصی نداشت تعدادش هم به لحاظ کمی در حدی نبود که تهدیدی جدی به حساب آید. هفتاد و چند نفر در مقابل چند هزار نفر خطر آنچنانی محسوب نمی شود. اما حسین محبوب بود، پشتوانه جدی مردمی داشت. لذا حاکمیت وقت بشدت از او می ترسید. حاکمیت های فاقد پشتوانه مردمی از هر شخصیت محبوب مردمی

براساس  
ضوابط مسلم  
دینی امام  
حسین (ع) نه  
محارب است  
نه باغی  
بلکه  
مخالف  
سیاسی است  
که به قصد  
نهی از منکر  
با حاکمیت  
فاسد وقت  
بیعت نکرده و  
علیرغم اینکه  
نیت  
براندازی حکومت  
ظلم داشته اما  
فارغ از اجابت  
دعوت اهل  
کوفه هیچ  
اقدام  
مسلحانه ای  
علیه حکومت  
اموی آغاز  
نکرده بود و  
پس از اطلاع  
از نقض عهد  
کوفیان قصد  
مراجعت  
به سرزمینی  
خارج از  
سلطه  
حاکمیت ظالم  
داشت

واهمه دارند و به دنبال فرصت می گردند تا چنین شخصیتی را از سر راه بردارند. شخصیت محبوب جانشین احتمالی است، پس نباید باشد. با اینکه امام حسین را ناهی از منکر می دانیم، فرض می کنیم از دیدگاه حاکمیت وقت بر حسین بن علی باغی تطبیق می کند. مجازات بغی در قرآن چیست؟ این نکته خیلی مهمی است. کسی که مسلحانه با تشکیلات علیه حاکمیت وقت اقدام کرده باشد با او چه باید کرد؟ باید بعد از احتجاج به شیوه تدافعی جنگید. جنگ تا زمانی ادامه پیدا می کند، که آن افراد تشکیلاتشان متلاشی شود، پس هدف قتل افراد نیست. صرفاً متلاشی شدن آن تشکیلاتی است که علیه حاکمیت وقت اقدام کرده باشد، اگر در میدان جنگ اتفاقاً کشته شدند که هیچ، اما اگر غائله بدون کشتن پایان می یابد، باید چنین کرد، لذا حکم اعدام باغی خارج از میدان جنگ به عنوان حد شرعی نداریم. اگر تشکیلات شورشیان متلاشی شده باشد اسیران را نباید کشت و فراری ها را نباید دنبال کرد، مجروحین را نباید کشت و در هر صورت به زنان، کودکان، سالمندان نباید تعرضی شود، رقیب و بردگی در اینجامعنی ندارد. هرگز آتش زدن خیمه و خانه، باغ، آب را مسموم کردن اجازه داده نشده است. اموال بغات به غارت نمی رود. اموال آنان محترم است. چون این ها مسلمانند. در جریان جنگ جمل اصحاب می پنداشتند زنان باقیمانده از رقیب کنیز محسوب می شوند. علی برافروخته گفت؛ عایشه کنیز کدامیک از شما خواهد بود. همه سرهایشان را پایین انداختند و کنار رفتند. این افراد مسلمانند، در بغی دو طرف مسلمانند، لذا نه مالشان از مالکیت می افتد، نه زنان و کودکانشان به کنیزی و بردگی برده می شوند و نه نسبت به افرادشان تعرضی می شود. صرفاً تشکیلاتشان متلاشی می شود. نه برای آنها زندان پیش بینی شده، نه برای آنها حکم اعدام خارج از میدان جنگ به عنوان حد شرعی پیش بینی شده، اگر در جنگ کشته شدند، که هیچ، اما خارج از میدان جنگ قرآن، فقه و احکام ما پیش بینی نکرده است که افرادی که علیه حاکمیت وقت اقدام کرده اند، اعدام شوند، به صرف اینکه خروج کرده باشند.

در قرآن کریم بحث بغی در سوره مبارکه حجرات آیه نهم مطرح شده است؛ «و ان طائفتان من المومنین اقتتلوا، فاصلحوا بینهما، فان بغت احدهما علی الاخری، فقاتلوا الّتی تبغی، حتی تفیء الی امرالله فان فائت فاصلحوا بینهما بالعدل واقسطوا، ان الله یحب المقسطین» اگر دو طایفه از مسلمانان (بغی اقدام یک گروه در جامعه اسلامی علیه گروه دیگر است) دو گروه ایمانی با هم قتال و معارضه کردند، با هم جنگیدند، مسلمانان موظفند بین آن دو مصالحه کنند. به استدلال های طرفین گوش فرا دهند و فساد را به نحو مقتضی اصلاح کنند. اولین وظیفه در جامعه اسلامی اگر نزاعی بین دو گروه ایمانی مشاهده شد اصلاح است. اگر یکی از این دو گروه نسبت به دیگری تجاوز کرد مسلمانان باید به کمک آن مظلوم علیه ظالم وارد جنگ بشوند. تا کی، تا کی باید با او بجنگیم، حتی تفیء الی امرالله. با متجاوزان می جنگید تا اینکه به حکم خدا برگردند. فیء یعنی برگشت. یعنی تازمانی که این ها برنگشتند با این ها می جنگید اگر برگشتند، آن وقت به عدالت به قضاوت خواهید پرداخت. علت بغی و تجاوز چه بوده، آیا کسی به ناحق کشته شده، آیا مالی به سرقت رفته؟ خون های به ناحق ریخته شده قصاص می شود، اموالی که غارت شده جبران می شود، اما صرف خروج حکم اعدام ندارد. چنین حدی در شرع پیش بینی نشده است. تمام این ها به عدل مورد قضاوت قرار گیرد. قسط و عدالت پیشه کنید و خدا عادلان و دادگران را دوست می دارد.

اگر حسین بن علی را ناهی از منکر ندانیم و فرض کنیم از دید حاکمیت باغی محسوب می شود، آیا وظایف قرآنی نسبت به وی رعایت شد؟ وظیفه مسلمانان آن روز چه بود؟ فاصلحوا بینهما. می باید می آمدند و اصلاح می کردند. می پرسیدند از این ها که چه می گوید؟ منطق حسین منطق علوی و محمدی است، منطق احیای دین بود. اما منطق یزید منطق زور و تغلب و سرکوب بود. آیا مسلمانان، نباید به این دو منطق توجه کرد، به نفع حق و علیه باطل اقدام می کردند؟ اولین قدم اصلاح بود. وقتی سخن های طرفین را می شنیدند آن وقت مشخص می شد چه کسی تجاوز کرد؟ آیا حسین بن علی به کسی متعرض شد؟

حسین (ع) می گوید من بیعت نمی کنم. گروهی از مردم مسلمان از من دعوت کردند. من به سوی دعوت کنندگانم رهسپارم. وقتی که حربن یزید جلوی قافله امام حسین را می گیرد امام می فرماید که به من چهارهزار نامه نوشته اند این ها همراه من است، می گوید من از آن نامه ها خبری ندارم: حر قافله امام را متوقف کرد، اما دیگر امرای لشکر اموی تمامی ضوابط قرآنی را زیر پا گذاشتند. این لشکر اموی است که تجاوز کرده است نه لشکر امام حسین علیه (س). حسین دعوت شده است وقتی هم که دانست دعوت کنندگان دعوتشان را پس گرفته اند گفت برمی گردم. یا حسین کردند آنچه که نباید می کردند چه کسی می تواند از این اقدامات انجام شده بر علیه امام و خانواده و یارانش دفاع بکند؟

برای حسین بن علی به عنوان مخالف حاکمیت حداقل حقوق مخالف رعایت نشد. حسین بن علی شخصیتی است که تن به بیعت با حاکمیت ظالم وقت نداده و قصد پیوستن به هوادارانش را دارد. اگر حاکمیت صرفاً مانع از این پیوستن می شد، کفایت می کرد، چون حسین بن علی مقری خارج از سلطه حاکمیت وقت نداشت. هیچ اقدام مسلحانه ای نیز انجام نداده بود، به سپاهیان خلیفه نیز حمله نکرده بود. لذا قطعاً عنوان باغی بر او صدق نمی کند. حسین تجاوز کار نبود، این حاکمیت بود که علیه او تعرض آغاز کرد. سپاهیان اموی فئه باغیه محسوب می شدند، بر اساس ضوابط مسلم دینی یزید قطعاً باغی بود. در واقع حاکمیت اموی مخالف را تحمل نمی کرد. لذا بلافاصله عدم بیعت را به خروج تعبیر می کند و از اطاعت نکردن بغی نتیجه می گیرد و بر مخالف یورش می برد.

تأمل در آیه نشان می دهد که در قرآن کریم صریحاً از اقدام حاکمیت دینی علیه مخالفانش بحث نشده است، بحث از نزاع دو گروه مسلمان است، که بیشک شامل معارضه حاکمیت با مخالفانش نیز می شود. انگار خداوند تبارک و تعالی با حکمت بالغه خود پیش بینی کرده است که اکثر اوقات در جوامع بشری حکومت های ناحق بر سر کار خواهند بود در آیه بحث از حاکمیت برحق و محکوم ناحق نیست، تنها بحث از قسط و عدل است و عدم تجاوز. با کسی که او

اولین وظیفه در جامعه اسلامی اگر نزاعی بین دو گروه ایمانی مشاهده شد اصلاح است اگر یکی از این دو گروه نسبت به دیگری تجاوز کرد مسلمانان باید به کمک آن مظلوم علیه ظالم وارد جنگ بشوند تا کی باید با او بجنگیم با متجاوزان می جنگید تا اینکه به حکم خدا برگردند

را مخالف امر خدا می دانید می جنگید تا امر خدا رعایت شود، بیش از این هم دیگر اجازه نداده است. اما مهمتر از این، ممکن است عنوان دیگری هم ذکر شود، اما آیا این عنوان بر حسین بن علی (ع) صدق می کند؟ آیا حسین بن علی (ع) «محارب» است؟

#### ۵ جرم محاربه و ناامنی مسلحانه

محارب هم یک لغت قرآنی است. آیا کسی که علیه حاکمیت اقدام بکند می توان او را محارب دانست؟ محارب کیست؟ محارب کسی است که علیه امنیت مردم (نه حکومت) بشکل مسلحانه اقدام کند، نوعاً به راهزنان به زبان امروزی، «تروریست‌ها» دزدهای سرگردنه محارب می گویند.

«انما جزاءالذین یحاربون ورسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا و یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم» (سوره مائده، آیات ۳۳ و ۳۴ جزای کسانی که با خدا و رسول او می جنگند و کوشش می کنند که در زمین فساد کنند، این است که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست و پایشان برخلاف هم قطع شود، یا اینکه تعبید شوند. این امور کیفر گناهشان در دنیا است و در آخرت هم عذاب الیم در انتظارشان خواهد بود. مگر اینکه قبل از اینکه شما بر آنها قدرت پیدا کرده باشید، این‌ها توبه کرده باشند.

محارب کیست؟ «حد» مجازات شرعی کسی است که افعال ناشایست اخلاقی یا سرقت یا شرب خمر... انجام می دهد و یکی از حدود شرعی هم محاربه است، چه کسی محارب است؟ قرآن می فرماید، کسی که به جنگ خدا و رسول برخیزد: مراد از جنگ خدا و رسول چیست؟ در این امر علمای دینی اتفاق دارند که بالاترین دست آورد یک جامعه دینی «امنیت» است، جامعه ای که جامعه امن نباشد، جامعه دینی نیست در جامعه دینی، چه صالح چه فاسد کار خود را انجام می دهد. آنکه مؤمن است به مقتضای ایمان خود عمل می کند، آنکه فاسد است نیز در پی شهوترانی و لذات دنیوی می رود. جامعه تحت ولایت خدا و رسول امنیت دارد کسی که امنیت این جامعه را برهم می زند فی الواقع به جنگ خدا و رسول رفته است. محاربه با خدا و رسول

یعنی کسانی که سلب امنیت از جامعه می کنند، به هر تفسیری را که مراجعه کنیم همانند المیزان و مجمع البیان، از تفاسیر فریقین در تفسیر آیه محاربه سلب امنیت از جامعه را به جنگ خدا و رسول تفسیر می کنند.

اما مفسد فی الارض کیست؟ آیا کسی که حکومت او را نمی پسندد و وجودش را بر نمی تابد او را موی دماغ خود می بیند مفسد فی الارض است؟ قرآن با تعبیر کسانی که سعی می کنند زمین را فاسد کنند به مفسد فی الارض اشاره دارد. سعی در فساد زمین یعنی چه؟ باز می بینیم مفسران در این زمینه توضیح داده اند «یسعون فی الارض فساداً» معلوم است ماکه در آسمان نیستیم که فساد کنیم هرکار می کنیم چه خوب چه بد بر روی زمین انجام می دهیم پس، فساد در زمین یعنی اینکه زمین را از صلاحیت مسکن و مأوی بودن می اندازند. لذا مفسرین ذکر کرده اند که سالب امنیت جامعه مفسد فی الارض است. مفسد فی الارض یعنی کسی که امنیت را از جامعه برمی دارد. لذا آیه نفرموده است، «الذین یحاربون الله رسوله والذین یسعون فی الارض فساداً»، بلکه فرموده است. «انما جزاءالذین یحاربون الله ورسوله و یسعون فی الارض فساداً» یعنی یک «الذین» بر سر هر دو عبارت محاربه و افساد در زمین آمده است یعنی کسانی که به جنگ خدا و رسول می روند و سعی در فاسد کردن زمین دارند. این دو تا قید برای یک امر است و هر دو به سلب امنیت برمی گردد. هرکسی که امنیت جامعه را برهم زند، او محارب و مفسد فی الارض است. یعنی این دو، عنوان برای یک جرم است، سلب امنیت مردم با زور فقهای فریقین در این مطلب اتفاق نظر دارند. ذیل این آیه هم روایاتی از ائمه اطهار (ع) رسیده که محارب را معنی کرده اند، کوشش کنیم که از ضوابط دینی مان عدول نکنیم. محارب کیست؟ مناسب است در اینجا مطلبی از تحریرالوسیله مرحوم امام خمینی نقل کنم. ایشان محارب را تعریف کرده اند، این تعریفی هم که ایشان کرده اند، موافق اکثر فقهای ماست؛ «محارب کسی است که برای ترساندن مردم یا برای افساد در زمین اسلحه بکشد.» پس اولین ویژگی محارب این است؛ محارب «مسلح» است. این

قید، قید اجماعی امامیه است. اگر کسی بدون سلاح و زور و ارعاب هر کاری در جامعه بکند او محارب نیست. محارب کسی است که مسلحانه به سلب امنیت جامعه اقدام کند. کسی که با زور و سلاح بخواهد مردم را ترساند، از آنها چیزی بدزدد، غارت کند. این می شود محارب. برعکس باغی، باغی تشکیلات داشت، اما محارب می تواند یک نفر باشد ممکن است گروهی باشد. باغی علیه حاکمیت اقدام می کرد. محارب علیه مردم اقدام می کند. باغی می گوید من می خواهم توزمامدار نباشی، او حاکم باشد. اما محارب اصلاً کاری به مسائل سیاسی ندارد. مال می خواهد، می خواهد با زور و ارعاب پول به دست آورد ممکن است در این راه آدم هم بکشد. بنابراین چهار مجازات شدید در این آیه پیش بینی شده است. قتل و به دار کشیده شدن و قطع دست و پا و تبعید (هریک برای یکی از اقسام محاربه نسبت به شدت وضعف افعال انجام شده با تشخیص قاضی)

حال سخن در این است آیا حسین بن علی (ع) از دید حاکمیت می تواند محارب باشد خواهیم گفت نه قطعاً چنین نیست. اصولاً به یک مخالف سیاسی نمی توان محارب قرآنی اطلاق کرد. به لحاظ ضوابط فقهی و قرآنی به هیچ عنوان به برانداز نمی توان اطلاق محارب کرد. چون محارب دزد سرگردنه است، تروریست و راهزن مسلح است. اما فردی که مخالف سیاسی است لزوماً محارب نخواهد بود. بنابراین اگر فردی با حاکمیت حق یا باطل مخالفت کند اگر دست به سلاح نبرده باشد نه باغی است و نه محارب. اگر تشکیلات داشت صاحب مقرر نظامی خارج از سلطه حاکمیت بود و بنا بر یک تئوری سیاسی اقدام می کرد باغی خواهد بود. در فقه امامیه، ضمناً بغی صرفاً در مورد امام معصوم ذکر شده است لذا شما در تحریرالوسیله و در دیگر کتاب های فقهی حکم بغی در زمان غیبت امام معصوم را پیدا نخواهید کرد، یعنی علاوه بر شرایط سه گانه پیش گفته، تحقق بغی شرط چهارمی نیز دارد، قیام علیه امام معصوم (ع)، اما قیام علیه حکومت دینی در عصر غیبت به عنوان بغی در فقه امامیه به رسمیت شناخته نشده است.

#### ۶ حق مخالفت سیاسی

مخالف سیاسی که به گونه مسالمت آمیز

#### مخالف

سیاسی که

به گونه

مسالمت آمیز

به حاکمیت

شخص حاکم

یا مشی

حکومت انتقاد

می کند و

اصولاً چون

دست به

سلاح

نبرده است

اصلاً جرمی

مرتکب نشده

تا در مجازات

محاربه یا بغی

او بحث شود

قصاص قبل

از جنایت

شرعاً ممنوع

است

در جامعه  
دینی چهار  
مطلب است  
که  
محترم ترین  
امور است  
در جامعه ای  
که این  
چهار امر  
رعایت نشود  
آن جامعه  
جامعه دینی  
نیست ولو  
اذان و  
مناسک و  
قرائت قرآن از  
سر و رویش  
بیارد در این  
چهار مورد  
فقها فتوا به  
احتیاط  
داده اند آن  
چهار امر  
عبارتند از؛  
۱ خون  
مسلمان  
۲ ناموس  
مسلمان  
۳ آبروی  
مسلمان  
۴ مال  
مسلمان

به حاکمیت، شخص حاکم یا مشی حکومت انتقاد می کند، و اصولاً چون دست به سلاح نبرده است اصلاً جرمی مرتکب نشده تا در مجازات محاربه یا بغی او بحث شود. قصاص قبل از جنایت شرعاً ممنوع است. این ملجم مرادی که خوابیده بود اصحاب آمدند گفتند؛ یا علی تو گفته بودی این فرد تو را خواهد کشت چرا علیه اش اقدام نمی کنی؟ امام علی (ع) گفت؛ هنوز مرا نکشته است که بخواهیم او را مجازات یا قصاص کنیم. با اینکه به علم غیب می دانست که این ملجم در لحظاتی بعد چه خواهد کرد

امروز ممکن است علی را شماتت بکنیم که او باید چنین می کرد اما اگر می کرد علی نبود. مگر می توان قصاص قبل از جنایت کرد؟ مگر علی نمی دانست که خوارج می خواهند علیه او اقدام کنند چرا قبل از اینکه آنها دست به سلاح ببرند علیه آنها اقدام نکرد و به اصطلاح توطئه را در نطفه خفه نکرد؟ اطمینان داشته باشیم علی به اندازه ما از سیاست مطلع بوده است، اما او در کار بنا نهادن یک روش سالم سیاسی است. علی بن ابی طالب (ع) به مخالف سیاسی مادامی که دست به اسلحه نبرده بود آزادی کامل می داد. خط قرمز علی (ع) مبارزه مسلحانه بود نه مخالفت سیاسی زبانی و قلمی. ما کجائیم و علی کجا؟ حاکمیتی که به مخالف سیاسی که به شیوه مسالمت آمیز با زبان و قلم انتقاد کرده محاربه اطلاق می کند از منش و روش امام علی (ع) بویی نبرده است. قاسطین و ناکثین و مارقین براندازی حکومت علوی را طراحی می کردند، نقشه می کشیدند که علی بر سریر قدرت نباشد. علی (ع) با علم به نیت سوء آنها، منطق علیشان را با قوت و متانت نقد می کرد و مادامی که عملاً اقدامی نکرده بودند و تا زمانی که مسلحانه خروج نکرده بودند، کاری به کارشان نداشت هرچند آنان را زیر نظر داشت، اما نه دستگیرشان کرد، نه تعزیرشان کرد. چرا، چون هنوز جرمی واقع نشده بود.

قصد براندازی نه جرم است، نه محاربه و بغی. آری زمانی که خوارج نهروانی قیام مسلحانه علیه حکومت علوی آغاز کردند آنگاه علی مردانه به مقابله با آنان پرداخت و براساس ضوابط مسلم اسلامی آنان را به سزای عمل ننگیشان رسانید.

جالب اینجاست که رئیس محترم قوه قضائیه قبل از ریاستش در مقاله ای به نام «محارب کیست و محاربه چیست؟» (فصلنامه فقه اهل بیت (ع) زمستان ۷۶ و بهار ۷۷) به صراحت اثبات کرده است که اگر کسی با قلم یا زبان و مانند آن جامعه را فاسد کند محارب محسوب نمی شود و محارب منحصرأ کسی است که با سلاح امنیت جامعه را برهم بزند. یعنی مطابق ضوابط فقهی که قاضی القضاة هم به آن معتقد است افرادی که با زبان یا قلم مخالفتی با حاکمیت انجام بدهند، این ها مصداق محارب قرآنی و فقهی محسوب نمی شوند. اولین نکته حکومت دینی پایبندی به ضوابط دینی است. براساس ضوابط مسلم دینی امام حسین (ع) نه محارب است نه باغی، بلکه مخالف سیاسی است که به قصد نهی از منکر با حاکمیت فاسد وقت بیعت نکرده و علیرغم اینکه نیت براندازی حکومت ظلم داشته اما فارغ از اجابت دعوت اهل کوفه هیچ اقدام مسلحانه ای علیه حکومت اموی آغاز نکرده بود و پس از اطلاع از نقض عهد کوفیان قصد مراجعت به سرزمینی خارج از سلطه حاکمیت ظالم داشت. لذا هیچکدام از مجازات هایی که برای محارب پیش بینی شده شامل حال او نمی شود اکنون می خواهم سؤال جدی تر را مطرح کنم اگر دو طایفه مؤمن یکی کار خود را نهی از منکر می داند و دیگری سرکوب او را نهی از منکر می داند چه باید کرد؟ حسین (ع) فعل خود را «نهی از منکر» می دانست. یزید بن معاویه سرکوب حسین بن علی (ع) را نهی از منکر می دانست چون وجود شخصیت محبوبی چون حسین را خار چشم حکومت سست بنیاد خود می دید ممکن است پاسخ دهند که «الحق لمن غلب» هرکس که زورش بیشتر باشد حق با اوست آن زمان زور ظاهری یزید و عبیدالله و عمر سعد می چربید. آیا چنین است؟ قطعاً نه. به راستی ما به لحاظ سیاسی مسأله ای داریم به نام افکار عمومی. اگر به لحاظ دینی بخواهیم سخن بگوییم ک ضوابط عدل و قسط. اگر به تاریخ قائل باشیم؛ قضاوت تاریخ. توضیح و بسط مطلب نیاز به مجال دیگری دارد. به هر حال صرف اینکه حاکمیت خود را حق بداند، این ملاک حقانیت او نیست.

کدام حاکمیتی خود را حق نمی داند و به بطلان خود اعتراف می کند؟ دین به احتمال سوء استفاده حکومت ها در مورد بغی کاملاً توجه داشته لذا به هیچ وجه مجازاتی همچون مجازات محارب تعیین نکرده، در فقه ما بالاترین مجازات ها برای سلب کردن امنیت مردم به شیوه مسلحانه است. مراد از اسلحه و زور همان شمشیر و تفنگ و مانند آن است. مخالفت از طریق سخن گفتن و نوشتن دیگر طرق مسالمت آمیز مشمول شیوه مسلحانه نمی شود کلاً از آنجا حاکمیت ها خود را همواره بر حق می دانند. اگر حداقل حقوقی برای مخالفت سیاسی قائل نباشند برخوردهایی که با امثال حسین بن علی شد خواهیم بود لذا همیشه این سؤال را باید طرح کنیم؛ آیا حاکمیت ها حداقل حقوقی مخالف سیاسی را رعایت می کنند؟ اهل سنت کوشش کرده بودند که توجیه کنند دستور قتل حسین بن علی (ع) را یزید صادر نکرد. این قدر قبح مسأله زیاد است که می خواهند خلیفه ننگین را از زیر بار چنین ننگی به درآورند لذا بالاتر آمدند مدعی شده اند که عبیدالله هم این دستور ننگین را صادر نکرده است آن لشکریان در صحنه بودند که خودسرانه چنین کردند و عملاً آن فجایع را با امام حسین (ع) انجام دادند تنها به یک نمونه اشاره می کنم و می گذرم؛ امام محمد غزالی را همه شما می شناسید یکی از کسانی که در لعن بر یزید تردید کرده همین غزالی است. ذکر کرده است که ذکر مصائب حسین بن علی در مجالس مجاز نیست چون باعث تحریک افکار می شود و ذهن مردم علیه خلفا مشوش می گردد و بعد ذکر کرده است که آیا می توان یزید را لعن کرد یا نه و تردید کرده می گوید «فیه مافیه» گروهی می گوید یزید را باید لعن کرد مثل سبط بن جوزی، برخی دیگر می گویند که یزید خلیفه بوده و خلیفه آنچه که می کند بر حق است. لذا حق نداریم او را لعن کنیم، گروهی هم می گویند یزید سلطان بود خلیفه بود، هم حق کرد، هم باطل کرد، «فیه ما فیه» ما حق نداریم اولوالامر و خلفا لعن کنیم غزالی خود قول سوم را می پذیرد. این فتوا متأسفانه در میان بسیاری از علمای اهل سنت جاری است، که توقف می کنند اما برخی از دانشمندان بصیر اهل سنت = که

علی بن  
ابی طالب (ع)  
به مخالف  
سیاسی  
مادامی که  
دست به  
اسلحه نبرده  
بود آزادی  
کامل می داد  
خط  
قرمزعلی (ع)  
مبارزه  
مسلحانه بود  
نه مخالفت  
سیاسی  
زبانی و قلمی  
ما کجائیم  
و علی کجا؟  
حاکمیتی که  
به مخالف  
سیاسی که  
به شیوه  
مسالمت آمیز  
با زبان و قلم  
انتقاد کرده  
محارب اطلاق  
می کند از  
منش و روش  
امام علی (ع)  
بویی نبرده  
است

بسیار تلخ و گزنده ایست. «مردم‌بندگان دنیاوند و دین لقلقه زبانشان است. آن را می چرخانند تا زندگی و معیشتشان بچرخد وقتی که آزموده شدند دینداران بسیار اندکند.» سیدالشهداء دین ایزاری، استفاده از دین برای رسیدن به دنیا را شدیداً مذمت می کند آنان که از دین نردبان ساخته اند تا به قدرت دنیایی برسند، تسبیح به دست می گیرند، ظاهر دینی درست می کنند تا چرب و شیرین دنیا را داشته باشند، وقتی که آزموده شدند دینداران بسیار اندکند. تمحیص یعنی خالص کردن یعنی سره را از ناسره جدا کردن وقتی که تمحیص شد دینداران موفق در آزمون الهی بسیار اندکند. به یاد داشته باشیم که همیشه حرکت های اجتماعی مؤثر موانعی را فراراه خود خواهند داشت. جریان هایی که منافعشان در خطر افتاده با تمام توان برای سرکوب آن جنبش اصلاحی اقدام خواهند کرد و صالحان و مصلحان و اصلاح طلبان را تحت فشار قرار خواهند داد. در چنین شرایطی تعالیم قرآنی به ما می آموزد که می باید یکدیگر را به حق و صبر سفارش کنیم. همچنان که در سوره مبارکه عصر می خوانیم «والعصر، ان الانسان لفی خسر، الاالذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر» ایمان، عمل صالح، توصیه به حق، و توصیه به استقامت و صبر. می باید همچون سیدالشهداء بر حق استقامت و صبر کرد. ارزش زندگی در پایداری بر محور حق است و فارغ از آن هیچ است هیچ. خداوند را به کرشم می خوانیم که به ما استقامت برحق، بصیرت در دین، عدالت در عمل، آزادگی در دنیا و نجات در آخرت عنایت فرماید. آمین یا رب العالمین والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

توضیح:

در بخش دوم از مقاله حکومت انتصابی (ستون سوم در صفحه ۴۶ از شماره دوم نشریه آفتاب) چند غلط چاپی راه یافته بود که با پژوهش از خوانندگان ارجمند و نویسنده محترم به شرح زیر اصلاح میگردد:

«به عبارت دیگر انتخاب متأخر از انتصاب است. وقتی نوبت به انتخاب میرسد که در رتبه متقدم آن در امر منتفی باشد، یکی اشتراط عصمت، دیگری نص خاص.»

در ستون اول از صفحه ۴۷ نیز جمله س به عبارت دیگر انتخاب متأخر از انتصاب است «صحیح می باشد.»

شیطان را سفید کرده اند. استحلال حرام های الهی و نقض پیمان الهی یعنی کشتن آدمیان بیگناه، یعنی ریختن آبروی مومنان به بهانه مخالفت با اوامر حاکمیت، یعنی هتک نوامیس، یعنی غصب اموال مردم به بهانه های واہی.

پیامبر سنتش رحمت است. خدای ما با بسم الله الرحمن الرحیم قرآنمان را شروع کرده، لقب پیامبرمان هم رحمتاً للعالمین است، روش و منش دینی، منشی توأم با رحمت است، نه توأم با شقاوت. در جامعه ای که حقوق شهروندان زیر پا گذاشته می شود، به مردم ظلم می شود، گناه و تجاوز جریان دارد، از دین خبری نیست. بزرگترین و شاخص ترین علامت یک جامعه دینی استقرار عدالت در آن است. حاکمیتی که به گناه و ظلم خو کرده حق ندارد خود را دینی معرفی کند. اما افسوس و صد افسوس که حکام همواره اعمال تجاوزکارانه و خلاف شرع خود را در لعابی از دین عرضه می کنند.

امام حسین (ع) پس از نقل کلام پیامبر (ص) چنین ادامه می دهد؛ «علی و ان هوءلاء قد لزموا طاعة الشيطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهر الفساد و ابطل الحدود استأثروا بالفیء و احلوا حرام الله و حرّموا حلاله.» آگاه باشید که اینان طاعت شیطان را پذیرفته اند و اطاعت خدای رحمان را ترک کرده اند، آشکارا فساد می کنند حدود الهی را ترک کرده اند، اموال بیت المال را بخود اختصاص داده اند. حرام خدا را حلال کرده اند و حلال الهی را حرام و ممنوع نموده اند.» اشاره کردیم که مهمترین محرمات الهی جان و ناموس و آبرو و مال مردم است.

امام حسین (ع) در کربلا این خطبه را در هشدار به جامع اسلامی در طول تاریخ می خواند «الا ترون ان الحق لا يعمل به وان الباطل لا یتناهی عنه «آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی شود «لیرغب المؤمن فی لقاء الله» تا اینکه مؤمن وقتی این امور را می بیند رغبت می کند که بمیرد و به لقاء خدا نائل شود «فائی لاری الموت الا سعاده و الحیاء مع الظالمین الا برما» من مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمگران را جز نکبت و ننگ نمی شمارم. «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوظونه مادرّت به معایشهم و اذا محصوا بالبلاء قل الدیانون» جمله

بتدریج بر شمارشان نیز افزوده می شود، فارغ از تعصبات مذهبی، عملاً «اللهم العن یزید بن معاویه» را ذکر کرده و تصریح کرده اند که او کسی بوده که آبروی دین را برد. بگذریم

۷ امام حسین (ع) و تکلیف نهی از منکر حسین بن علی نه محارب بود، نه باغی، او یک ناراضی و مخالف سیاسی بود که به تکلیف ینی نهی از منکر عمل کرد. امام حسین (ع) در منزلگاهی نزدیک کربلا سخنی از رسول اکرم (ص) برای مردم نقل کرده که از درخشانترین فرمایشات ایشان در نهضت کربلاست؛ «ایها الناس ان رسول الله (ص) قال؛ من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله ناکثاً عهدہ مخالفاً لسنة رسول الله (ص)، یعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله». «ای مردم! من از زبان مبارک پیغمبر اسلام شنیدم کسی که سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده است، عهد الهی را نقض کرده است با روش پیامبر خدا (ص) مخالفت کرده در بین بندگان خدا به گناه و ظلم عمل می کند، پس با کردار و گفتار علیه او تغییر کند، بر خداوند سزوار است که او را به جایگاهش = جهنم = وارد کند.» حلیت حرمت الهی مسأله کوچکی نیست، یعنی جامعه آنقدر منحرف شود که منکرات، معروف شمرده شوند و معروف منکر شمرده شود.

در جامعه دینی چهار مطلب است، که محترم ترین امور است، در جامعه ای که این چهار امر رعایت نشود آن جامعه، جامعه دینی نیست. ولو اذان و مناسک و قرائت قرآن از سر و رویش بیارد. در این چهار مورد فقها فتوا به احتیاط داده اند. آن چهار امر عبارتند از؛ ۱ خون مسلمان ۲ ناموس مسلمان ۳ آبروی مسلمان ۴ مال مسلمان. بلکه می توان گفت خون انسان، ناموس انسان، آبروی انسان، مال انسان. جامعه ای که در آن جان مردم ارزان است، در جامعه ای که حکومت آن خوب حراج بر آبروی مخالفان سیاسی اش زده است آن جامعه دینی نیست هرچند به تدین و تشیع تظاهر کند. دینداری ضابطه دارد. والا بسیاری از سفاک ترین و ظالم ترین حکومت های جوامع دینی نیز سجاده به آب کشیده به عنوان جانشینی خدا بر زمین روی